

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شبهه:

انکار نبوت پیامبر اسلام
توسط نزدیکترین یار او

شبهه

انکار نبوت پیامبر اسلام
توسط نزدیکترین یار او

تهیه شده در: «رد شبهات ملحدین»



no-atheism.net

[no_atheism](https://www.youtube.com/channel/UCno_atheism)

[fb/islamway1434](https://www.facebook.com/fb/islamway1434)

[no_atheism](https://www.instagram.com/no_atheism)

[aparat/asteira](https://www.aparat.com/asteira)



no-atheism.net

[no_atheism](https://www.youtube.com/channel/UCno_atheism)

[fb/islamway1434](https://www.facebook.com/fb/islamway1434)

[no_atheism](https://www.instagram.com/no_atheism)

[aparat/asteira](https://www.aparat.com/asteira)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم تسليما كثيرا. أما بعد:

از جمله راه‌هایی که گمراهان (که ملحدین از جمله‌ی آنان هستند) در پیش می‌گیرند، نشر شبهات است که ظواهرشان بر کذب مدلول و هدف شبهه شهادت می‌دهند، و ملحدین به طور مطلق بدترین گمراهان هستند؛ زیرا کم‌ترین بهره را از عقل و خرد داشته، نصیب ناچیزی از انصاف دارند، و عدالت را از یاد برده و کینه‌ورزی نسبت به اسلام، اخلاقی برای آنان باقی نگذاشته است، تا جایی که تنها به هدف القای شبهات فعالیت می‌کنند و زمانی که پاسخ شبهات خود را هم بگیرند، یقیناً در مجالی دیگر برای کسانی که جواب آن را نمی‌دانند، تکرار می‌کنند، زیرا هدف آنها، طعن در اسلام و تخلیه‌ی عقده‌هاییست که در دراز مدت مانند ماری بر گلویشان پیچیده شده است، و هدفی که دارند، توجیه‌گر وسیله‌ای است که اتخاذ کرده‌اند.

معارض شبهه‌ای را از جمعی دیگر گدایی کرده و آورده است:

"انکار نبوت محمد توسط نزدیک‌ترین یار او! عمر بن خطاب صحابی بزرگ پیامبر اسلام در مورد ایشان می‌گوید: عمر بن خطاب دست خط پیامبر را گرفت و زیر پا گذاشت و گفت: نبوت و رسالتی در کار نبوده است بلکه محمد فقط یک پادشاه بوده است. منبع: کتاب تاریخ المدینه المنوره، نوشته ابن شبه نمیری، جلد ۲، صفحه ۵۹۶، انتشارات دارالتراث"

در پاسخ می‌گوییم: این روایت باطل و ساقط است، و از جمله دلائل این حکم خواهد آمد...

اولاً. طاعن چه هدفی از نقل این روایت دارد؟ می‌خواهد نبوت پیامبر اسلام ﷺ را زیر سؤال ببرد، به این حجت که یکی از منکرین نبوت ایشان، از نزدیکانشان بوده است!

معلوم است که چنین استدلالی خطاست؛ اگر انکار صحت ادعای فردی توسط یکی از یاران نزدیک او دلیل بطلان ادعای او باشد، در مقابل باید تأیید ادعای او از سوی نزدیکانش هم موجب ثبوت ادعایش شود، درحالی‌که هر دوی این‌ها خطاست و صحت یک ادعاء در چنین اموری با دلیل سنجیده می‌شود، و مادامی که مصدق یا مکذب دلیلی برای تصدیق یا تکذیب آن ادعا نیاورد، در آن ادعا توقف می‌کنیم و یا به دنبال دلائل دیگری می‌گردیم که صحت یا بطلان آن را اثبات کنند.

نیازی نبود که ناباوران به چنین روایتی (که در ادامه بطلان آن اثبات می‌گردد) استدلال کنند، زیرا در قرآن کریم آمده است که پسر نوح عليه السلام ایشان را ترک کرده و ایمان نیاوردند، و اگر شبهه‌پرداز همین عنوان را به «انکار نبوت نوح نبی توسط فرزند او» تغییر می‌داد هم پاسخ همین بود و می‌گفتیم که نمی‌توان از این مطلب به بطلان نبوت نوح عليه السلام رسید!

ایمان به نبوت و رسالت پیامبر و انبیای گذشته، یکی از ارکان ایمان است که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند و اگر فردی به این رکن ایمان نیاورد، نبوت و انبیاء را ضرری نمی‌رسد، زیرا طریق اثبات نبوت پیامبر اسلام، متوقف بر ایمان فردی از افراد صحابه نبوده تا با منتفی‌شدن آن، نبوت هم زیر سؤال برود!

از سویی دیگر باید دانست که انکار یک مطلب، دلالت بر بطلان مطلب ندارد، زیرا انکار اعم از جحد است و چه بسا فردی با علم به صحت یک مطلب، به انکار آن بپردازد، یا آنکه وجهی از مسئله بر او پوشیده بماند و حقانیت آن را نشناسد، و از آنجا که احاطه‌ی علمی به مطلب نداشته، آن را انکار کند، پس به روشنی پیداست که نبوت پیامبر اسلام ﷺ، چیزی مستقل از اقرار یا انکار اصحاب می‌باشد و آن ایمان صحابه رضی الله عنهم است که تابع رسالت بوده، نه آنکه رسالت، تابع ایمان ایشان باشد!

ثانیاً. در کتاب تاریخ مدینه‌ی ابن شبه رضی الله عنه، احادیث و آثار بسیاری گرد آمده که از نظر قوت و اعتبار، در یک سطح و جایگاه قرار ندارند، و این از عادت محدثین آن دوران بوده که با ذکر اسانید اخبار، از عهده‌ی آنها خارج شوند و بحث و تحقیق را به خوانندگان آگاه بسپارند^۱ و البته که در این کتاب اخبار و آثاری از فضل و ایمان عمر رضی الله عنه یافت می‌شود که شبهه‌پرداز از تمام آن اخبار چشم‌پوشی کرده است!

در سند روایت ذکر شده، یزید بن عبدالملک است که مجهول بوده و توثیقی ندارد، و عائذ بن ربیعه نیز مجهول‌الحال است و توثیق معتبری ندارد، و یکی از محققین علم تخریج، در رساله‌ی خود حکم به انقطاع روایت داده و به مجهول بودن یزید بن عبدالملک نیز اشاره کرده است.^۲

ثالثاً. اگر چنین مطلبی صحت می‌داشت و امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه نبوت پیامبر ﷺ و رسالت ایشان را انکار کرده بود، باید این مطلب به شهرت رسیده و در کتب بسیاری نقل می‌گردید؛ برای مثال در قضیه‌ی ارتداد عبدالله بن ابی‌سرح رضی الله عنه می‌بینیم که حتی جاعلان، روایاتی پرداخته‌اند و به آنچه در اصل بوده، شاخ و برگ بسیار داده‌اند. در اینجا هم معترض، خود به اینکه عمر رضی الله عنه «نزدیک‌ترین یار» پیامبر اسلام ﷺ بوده اعتراف کرده، پس به طریق اولی خبر ارتداد کسی چون او، بیشتر از خبر ارتداد عبدالله بن ابی‌سرح می‌پیچد و در میان عرب مشهور می‌شود و غلات و جاعلان حدیث نیز درباره‌ی آن اخبار بسیاری جعل می‌کنند، و گروهی از ضعفاء هم

۱. محقق کتاب (بانو لطیفة بنت عبد الملك) در مقدمه‌ی خود تصریح کرده است که ابن شبه «لا يلتزم بذكر الروایات الصحيحة»، به آوردن روایات صحیح ملتزم نشده است، سپس این کتاب را مانند سیره‌ی ابن اسحاق و تاریخ طبری قرار داده که اخبار صحیح و سقیم را با هم گردآوری می‌کنند، و بعد در بیان منهج ابن شبه، اسامی تعدادی از روات متهم که در اسانید این کتاب قرار دارند را ذکر کرده است، که محمد کلبی، یزید بن عیاض و واقدی از جمله‌ی آنانند. (تخریج اخبار المدینة لابن شبه)

۲. «إسناده منقطع وفيه أبو معاوية يزيدي بن عبد الملك النميري لم أفق على ترجمته.»

اسانیدی سرقت کرده و بر روات این خبر می‌افزایند! از همه مهم‌تر آنکه صلابت صحابه بسیار معروف و مشهور است و آنان بودند که با اهل رده جنگیدند، پس اگر عمر رضی الله عنه از ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله رجوع کرده بود، قطعاً اقدام به براندازی می‌کردند و هرگز ساکت نمی‌نشستند، اما وقتی که می‌بینیم هیچ‌کدام از این‌ها واقع نشده، درمی‌یابیم که این خبر باطل است و هیچ اساسی ندارد که با آن به ثبوت برسد، و همین نکات قرائنی بر بطلان این خبر خواهند بود.^۳

رابعاً. آنچه از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه به تواتر رسیده، در تضاد با این خبر باطل است و در اینجا نمونه‌هایی از اقرار عمر رضی الله عنه به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و تعظیم ایشان را نقل می‌کنیم:

۱. عمر رضی الله عنه فرموده‌اند: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و ایشان بر حصیری خوابیده بودند و اثرات حصیر در پهلوی ایشان نقش بسته بود، و در انباری ایشان نگرستم که مقداری جو که حدود پیمان‌های می‌شد و در آن طرف دیگر وسیله‌ی دباغی و تکه پوستی دباغی نشده که آویزان شده بود، قرار داشت. اشک از چشمانم سرازیر شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای پسر خطاب! چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: ای رسول خدا! چطور نگریم درحالی‌که اثر برجستگی حصیر بر پهلوی‌تان افتاده و این انبار شماست که چیزی جز این‌ها در آن نمی‌بینم، اما قیصر و کسری در ناز و نعمت هستند، حال آنکه شما فرستاده و برگزیده‌ی خدا هستید!»^۴
۲. وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حادثه‌ی غمناک و تکان‌دهنده‌ای برای اصحاب بود؛ کسانی که سال‌ها با آخرین پیامبران زندگی کرده و از ایشان درس‌های بی‌شمار آموخته بودند، و عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن لحظات ابتدایی که از وفات ایشان مطلع شدند، کنترل خود را از دست داده و وفات ایشان را انکار کردند، و برای همگان معلوم و آشکار است که این مطلب نشان از محبت بسیار و تعظیم شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد!^۵
۳. به دو نفری که اهل طائف بودند و صدای خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بالا برده بودند، فرمودند: «اگر از اهالی این شهر می‌بودید، شما را می‌زدم و به درد می‌آوردم! صدایتان را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می‌برید؟!»^۶
۴. «عمر رضی الله عنه به سوی حجر اسود آمد و آن را بوسید، سپس گفت: می‌دانم که تو سنگی هستی و سود و زیانی نمی‌رسانی، و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودم که تو را می‌بوسیدند، تو را نمی‌بوسیدم!»^۷
۵. «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پدرشان نقل کردند که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند: به درستی که خداوند عز و جل شما را از اینکه به پدران خود سوگند یاد کنید، باز می‌دارد.

۳. فتح المغیث، شمس الدین السخاوی، مکتبة السنة، ج ۱، ص ۳۳۳

۴. صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۱۱۰۵؛ صحیح البخاری، دار طوق النجاة، ج ۳، ص ۱۳۳

۵. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۶

۶. همان، ج ۱، ص ۱۰۱

۷. همان، ج ۲، ص ۱۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۵۲

سپس عمر رضی الله عنه فرمودند: به خدا سوگند! از زمانی که نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم، دیگر چنین سوگندی یاد نکردم!^۸

۶. عبدالرحمن بن عبدالقاری رضی الله عنه نقل کرده، که عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که بر منبر بودند و مردم را تشهد می‌آموختند: «التحيات لله، الزاکیات لله، الطيبات الصلوات لله، إسلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته، السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين، أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله.»^۹

۷. عمر بن خطاب رضی الله عنه در خطاب به شریح قاضی رضی الله عنه که ذکر او نیز در آن خبر باطل آمده است، نوشتند: «اگر مسئله‌ای نزد آمد که حکم آن را در کتاب خدا نیافتی، در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله [برای حکم آن] بنگر!»^{۱۰}

۸. عبدالله بن عباس رضی الله عنه که مشهور به «دانشمند امت» هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله برای ایشان فقه و تفسیر را از خداوند طلب کردند، پس از زخمی‌شدن عمر رضی الله عنه، به ایشان گفتند: «ای امیر مؤمنان! به نیکی با پیامبر صلی الله علیه و آله هم‌نشین شده و در حالی از ایشان جدا شدی که ایشان از تو راضی بودند! سپس با ابوبکر رضی الله عنه صحبت و هم‌نشینی نیکی داشتی و درحالی از او جدا شدی که از تو راضی بود! سپس هم‌نشینی مسلمانان کردی (و خلافت یافتی) و چه خوب یاری بودی، و اگر از آنان جدا شوی، در حالی جدا می‌شوی که از تو راضی هستند!»^{۱۱} و عمر در پاسخ فرمودند: «هم‌نشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و رضایت ایشان، متنی بود که خداوند بر من گذاشت!»^{۱۲}

بنابراین آنچه در آن روایت باطل آمده، مخالفت با روایات متواتر دارند، و جالب است که مستشرقین نیز به این روایت باطل اعتنایی نشان نداده‌اند، بلکه سیره‌ی عمر رضی الله عنه بر آنان نیز مخفی نمانده است؛ ویل دورانت تصریح کرده است که ایشان تمسک شدیدی به دین داشته‌اند^{۱۳} و جرجی زیدان می‌نویسد: «از طرفی برای انتشار اسلام می‌کوشید و از طرفی عرب‌ها را علم دین می‌آموخت، در بازار می‌گذشت و قرآن می‌خواند، مردم را به تقوی تشویق می‌کرد و خودش بیش از

۸. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۶۶

۹. مصنف ابن ابی شیبة، مکتبة الرشد، ج ۱، ص ۲۶۱

۱۰. سنن الدارمی، دار المغنی، ج ۱، ص ۲۶۵

۱۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۲

۱۲. در واقع آنچه در اینجا آمد، تنها چند روایت بود که خلاف پندار شبهه‌پرداز اثبات گردد، و گرنه احادیثی که عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، همگی دلالت بر این دارند که ایشان معتقد به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند و در نقل حدیث، تصریح به رسالت ایشان وجود دارد، و کسی که روی این مسلم تاریخی چشم ببندد و به دنبال خبری بی‌اساس برود، به مرض جحود مبتلا شده است و اگر در میان اطرافیان او فردی منصف باشد، با خود خواهد گفت که این فرد چقدر بی‌خرد و متعصب است که برای مجادله حاضر است حق را هم انکار کند، و به هر شاخ و برگ‌ی چنگ زند!

۱۳. قصة الحضارة، دار الجیل، ج ۱۳، ص ۷۵

دیگران پرهیزگار بود»^{۱۴}، پس اعتقاد ایشان به اسلام (که شهادت به رسالت پیامبر ﷺ از ارکان آن است) نزد مستشرقین نیز معلوم بوده است، بنابراین آنچه شبهه‌پرداز با خود آورده، از هیچ وجهی از جوه صحیح شمرده نشده و او را به مقصودش نخواهد رساند؛ اگر از پنجره‌ی عقل بنگریم، می‌فهمیم که این روایت طعنی در نبوت پیامبر اسلام ﷺ نمی‌زند، و از سویی دیگر، روایت مذکور سنداً و متناً باطل است و قابل استناد نیست.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»

۱۴. تاریخ تمدن اسلام، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۷۶